

موضوع: کتاب الصلاة / ستر / شرایط لباس نمازگزار

مساله ۱۲

امام راحل فرموده اند:

«استثني مما لا يؤكل الخبز وكذا السنجاب على الأقوى، ولكن لا ينبغي ترك الاحتياط في الثاني، وما يسمونه الآن بالخبز ولم يعلم أنه منه واشتبه حاله لا بأس به وإن كان الأحوط الاجتناب عنه»^۱.

امام راحل در این مساله پیرامون حیوانات غیر ماکولی که استثناء شده اند سخن گفته و خبز و سنجاب را به عنوان استثناء بیان کرده اند.

قبل از آنکه وارد بحث پیرامون خبز و سنجاب و سایر استثنائات بشویم جا دارد که در مورد حیوانات غیر ماکول اللحمی که نفس سائله ندارند نیز سخن بگوییم و ببینیم که آیا برای نماز ایراد دارند یا خیر.

در بحث گذشته، کلمات اصحاب و همچنین نصوص را بررسی کردیم؛ لکن همه این‌ها ناظر به شرط «طهارت» در لباس مصلی بود. بدین معنا که «ما لا نفس له سائله» (حیوانی که خون جهنده ندارد) چون طاهر است و حتی خون، منی، بول و اجزای آن، همگی پاک هستند و نص و فتوا بر طهارت «ما لا نفس له» و اجزای آن - حتی میتة - اتفاق دارند؛ لذا پوشیدن این‌ها در حال نماز از جهت طهارت مانعی ندارد. کلمات اصحاب و نصوصی که قرائت شد، همگی ناظر به این جهت بودند.

اما اگر حیوان «ما لا نفس له سائله»، از «ما لا يؤكل» (حرام گوشت) باشد، حکم چیست؟

در «ما لا يؤكل»، بحثی در طهارتش نیست؛ زیرا در حیوان دارای نفس سائله، طهارتش فرقی بین ماکول و غیر ماکول ندارد، منتها باید ذبح شود. در «ما لا يؤكل» بدون نفس سائله نیز اگر قابل ذبح باشد - که صاحب جواهر و دیگران قائل به قابلیت ذبح هستند - باز هم ذبح تأثیری در طهارت ندارد (زیرا میتة آن طاهر است)، گرچه ممکن است در جهات و منافع دیگر اثر داشته باشد. «علی ای حال» در «لا نفس له سائله»، ذبح اثری در طهارت ندارد؛ زیرا وقتی میتة‌اش طاهر باشد، ذبح فایده‌ای در طهارت نخواهد داشت. پس از جهت طهارت مانعی نیست، اما خود عنوان «ما لا يؤكل» مانع نماز است و این

^۱ تحریر الوسيلة (دو جلدی)، الخميني، السيد روح الله، ج ۱، ص ۱۳۹.

جهت دیگری است که قبلاً بیان کردیم.

در اینجا اختلاف نظر وجود دارد. قبلاً کلام صاحب جواهر و مرحوم آقای خویی را مطرح و رد و ایراد کردیم و در نهایت به احتیاط و جوبی رسیدیم. اکنون باید از حیثیت دیگری متعرض بحث شویم. از کلام صاحب جواهر معلوم می‌شود که اصحاب ما در خصوص این فرع متعرض نشده‌اند؛ بلکه، به نحو مطلق فرموده‌اند: «کلّ ما لا یؤکل لا تجوز الصلوة فی أجزائها حتّی فی شعرها و وبرها». بر این مطلب اتفاق نظر دارند، هرچند در «وبر» حیوان حلال گوشت معمول، قول مخالف مشهور بر جواز وجود دارد، اما مشهور بر عدم جواز هستند.

بنابراین در خصوص «ما لا نفس له» از غیر مأکول، در کلمات اصحاب تصریحی ندیدیم و صاحب جواهر نیز چنین برداشتی دارد؛ زیرا دأب صاحب جواهر این است که اگر اصحاب متعرض مسئله‌ای شده باشند، ایشان متعرض می‌شود و نام می‌برد. اما در اینجا می‌فرماید ظاهر اطلاق کلمات اصحاب این است که فرقی بین «ما له نفس سائله» و «ما لا نفس له» در حکم «ما لا یؤکل» نگذاشته‌اند و مطلقاً فرموده‌اند: «لا تجوز الصلوة فی أجزاء ما لا یؤکل». این اطلاق شامل «ما لا نفس له» نیز می‌شود.

لذا ایشان در آخر کلام می‌فرماید: «لعلّه کان من القطعیات بینهم» که فرقی بین این دو نیست و عمده فقط عنوان «ما لا یؤکل» است. از این جهت چون مطلب مسلم بوده، کأنه متعرض نشدند. ولی باز در اینکه آیا چنین مرادی داشته‌اند یا خیر تردید می‌کند و می‌فرماید مقتضای اطلاقات و قواعد، صحّت نماز در «ما لا نفس له» است؛ زیرا عندالشک، اصل عدم اشتراط مانعیّت «ما لا نفس له ممّا لا یؤکل» است.

در پاسخ به این پرسش که «آیا استثنا کردن حیواناتی مثل خز و سنجاب در کلمات فقها، دلیل بر این نیست که بقیه موارد داخل در حکم منع هستند؟» باید گفت: صراحت ندارد، اما صاحب جواهر نیز همین برداشت را مطرح می‌کند که استثنای «خز» - که از «ما لا نفس له» است - نشان می‌دهد بقیه حیوانات مشابه خز، استثنا نشده‌اند و الا ذکر خصوص خز لغو می‌بود. البته در پاسخ گفته می‌شود که «خز» معمول بوده و با پوست آن لباس تهیه می‌کردند، اما مثلاً با قورباغه لباس درست نمی‌کردند؛ لذا چون مورد ابتلا و سوال بوده، حضرت پاسخ داده‌اند.

مرحوم صاحب جواهر می‌فرماید برخی به عبارت «ذکاه و ذبحه أم لم یذکّه» در ذیل موثقه «ابن بکیر» استدلال کرده‌اند که این موثقه ظهور در «ما له نفس سائله» دارد؛ زیرا «ما لا نفس له» قابلیت ذبح ندارد که حضرت بفرماید «ذکاه و ذبحه...». ایشان این استدلال را با تأویلات و محاملی رد می‌کند. می‌فرماید اگر ضمیر را به «الذبح» برگردانیم («ما ذکاه الذبح أو لم یذکّه

الذبح»، معنایش این می‌شود: «آنچه ذبح آن را تذکیه کند یا تذکیه نکند»؛ یعنی چه قابل تذکیه باشد و چه نباشد. با این تأویل، روایت شامل «ما لا نفس له» (که قابل تذکیه با ذبح نیست) نیز می‌شود.

علاوه بر این، احتمال دیگری هست که معنا چنین باشد: «چه آن را ذبح کند و چه نکند». در این صورت نیز شامل می‌شود. ایشان می‌فرماید ما محاملی برای این عبارت می‌آوریم که آن ادعای انصراف موثق ابن بکیر به «ذوی النفس» را رد می‌کند.

عبارت صاحب جواهر چنین است: «ثم إن مقتضى إطلاق النص و الفتوى و العموم اللغوي في الموثق المزبور عدم الفرق في ذلك بين ذي النفس و غيره إذا كان له لحم، بل اقتصارهم على استثناء الخز و الحواصل بناء على أنه لا نفس له مما يؤكد ذلك، و دعوى انصراف الإطلاق إلى ذي النفس - بل هو المراد من العموم في الموثق بقرينة قوله (عليه السلام) في ذيله: «ذكاه الذبح أو لم يذكه» المشعر بكون ذكاته الذبح - واضحة المنع، خصوصا في العموم المزبور، و ما في الذيل لا دلالة فيه، ضرورة إمكان الذبح في كثير مما لا نفس له من الحيوانات البحرية و إن كانت طهارته غير موقوفة عليه، إذ لا تنحصر فوائد التذكية بالطهارة بناء على أصالة قبول كل حيوان للتذكية، لأنها لغة الذبح يمكن القول بوقوعها على غير ذي النفس مما لم يجعل له الشارع ذكاة مخصوصة كالسمك و نحوه، و لو سلم عدم قبولها للذبح فقد يقال: إن المراد ذكاه الذبح أو لم يذكه، إما لعدم قابليته للتذكية بالذبح، أو لعدم وقوعها عليه و إن كان قابلا، فیدخل فيه ما لا نفس له على كل حال، و لا يتوهم أن ذكاته موته، فلا يندرج حينئذ، إذ من المعلوم أنه ميتة و إن كان طاهرا، لكن الطهارة لا تكفي في صدق التذكية، و إلا فهو طاهر حال الحياة كما هو واضح، و قد ظهر من ذلك كله اندراجہ حينئذ في نصوص المنع هنا التي من الواضح الفرق بينها و بين نصوص الميتة، و لذا قلنا بخروجه عنها هناك.

نعم لا ريب في خروج القمل و البراغيث و نحوها مما لا لحم له، للسيرة القطعية، و قصور النصوص عن تناوله، و العسر و الحرج في اجتنابه، و غير ذلك، فلا بأس حينئذ بالشمع في الثوب و غيره، و لا بالحرير الممتزج، و لا باللؤلؤ و نحوه مما هو من فضلات مثل هذه الحيوانات التي لا تندرج في غير مأكول اللحم قطعا، بل في كشف الأستاذ أن إطلاق جواز التلبید في الحج بل ظهور بعضه فيما فيه الشواهد على ذلك، بل قد يقال: إن ظاهر اقتصار أساطين الأصحاب قديما و حديثا إلى زمن بعض متأخري المتأخرين على الجلد و الشعر و الوبر و الصوف و العظم ظاهر في عدم البأس بغير ذلك من فضلاته، لا أقل من أن يكون ذلك من المثل لباقي أجزائه التي لا يدخل فيها الرطوبات و نحوها من الفضلات التي ليست من أجزائه، بل لعل الموثق الذي هو الأصل في هذا التعميم يراد منه ذلك و إن كان بعيدا أو ممتنعا، و ربما أيده إطلاق نفی البأس عن سورها نصا و فتوى المستلزم عادة المباشرة اللباس أو البدن لأمثال هذه الرطوبات، بل كأنه في بالي أن في بعض النصوص نفی البأس عن

لحس الهرة بدن المصلي في أثناء الصلاة، بل لعل إطلاقهم هناك و اقتصارهم هنا على ما عرفت كالظاهر أو الصريح فيما ذكرنا، اللهم أن يكون الوجه في الاقتصار هنا إرادة بيان جنس المتخذ من اللباس، وهو لا يكون في العادة إلا من ذلك، ولذا تركوا التعرض لباقي الأجزاء التي من المعلوم مساواتها في الحكم، وفيه أنه احتمال مقابل بالاحتمال شعر الإنسان و أظفاره من قبل أن ينفضه و يلقيه عنه، فوق (عليه السلام) يجوز» السابق، و الأصول و الإطلاقات تقتضي الصحة، لأن الحق عدم مانعية ما شك في مانعيته عندنا، لكن الاحتياط لا ينبغي تركه، خصوصاً بعد ظهور الموثق فيما يتناول ذلك، و لم يثبت الاعراض عنه كي يخرج عن الحجية، بل ظاهر مشايخنا كون الحكم من القطعيات المفروغ منها»^۲.

ایشان سه مورد را مقتضی عدم فرق می داند:

۱. اطلاق نص: گرچه نص صریحی در خصوص «ما لا نفس له» نداریم، اما اطلاق عنوان «ما لا يؤكل» شامل آن می شود.
 ۲. فتوا: فتوای اصحاب نیز مطلق است و «ما لا يؤكل» در خارج دو قسم است (دارای نفس سائله مثل درندگان، و بدون نفس سائله مثل خزندگان دارای گوشت و حیوانات دریایی) و اطلاق کلامشان هر دو را شامل می شود.
 ۳. عموم لغوی: لفظ «ذبح» در لغت شامل مطلق ذبح می شود، چه موجب تذکيه شرعی بشود و چه نشود. حیوانات دریایی نیز لغتاً قابل ذبح هستند، گرچه تذکيه آنها متوقف بر ذبح نیست (تذکيه ماهی به اخراج از آب زنده است).
- ایشان ادامه می دهد: «...عَدَمُ الْفَرْقِ فِي ذَلِكَ بَيْنَ ذِي النَّفْسِ وَ غَيْرِهِ إِذَا كَانَ لَهُ لَحْمٌ». (البته اگر گوشت داشته باشد، چون روایت از غیر ذی لحم مثل حشرات منصرف است).
- سپس می فرماید: «بَلِ اخْتِصَارُهُمْ عَلَى اسْتِثْنَاءِ الْحَزِّ وَ الْحَوَاصِلِ... بِنَاءً عَلَى أَنَّهُ لَا نَفْسَ لَهُ مِمَّا يُؤْكَدُ ذَلِكَ»؛ یعنی اینکه فقط خز (و حواصل) را استثنا کرده اند - بنا بر اینکه خز نفس سائله نداشته باشد - مؤید این است که بقیه «ما لا نفس له» استثنا نشده اند.

خز حیوانی است که ما در مازندران به آن «شنگ» می گوئیم. به اندازه گربه است، در آب زندگی می کند، به خشکی می آید، مرغ و مرغابی و امثال اینها را شکار می کند و به آب برمی گردد. و ظاهراً نفس سائله ندارد، یعنی رگی ندارد که اگر بریده شود خون جستن کند.

^۲ جواهر الکلام، النجفی الجواهری، الشیخ محمد حسن، ج ۸، ص ۶۷.

صاحب جواهر سپس به دفع دخل مقدر می‌پردازد: «وَدَعَوَىٰ انْصِرَافُ الْإِطْلَاقِ إِلَىٰ ذِي النَّفْسِ... بِقَرِينَةٍ قَوْلِهِ فِي ذِكَاةِ الدَّبْحِ أَمْ لَمْ يَذْكُرْ...». برخی ادعا کرده‌اند که این ذیل، موثقه را منصرف به «ذی نفس» می‌کند؛ زیرا مشعر به این است که حتی اگر ذبح موجب تزکیه شود، باز نماز در آن جایز نیست و این ویژگی حیوان حرام گوشت دارای نفس سائله است.

صاحب جواهر پاسخ می‌دهد: «وَمَا فِي الذَّلِيلِ لَا دَلَالَةَ فِيهِ عَلَىٰ ضَرُورَةِ إِمْكَانِ الدَّبْحِ فِي كَثِيرٍ مِّمَّا لَا نَفْسَ لَهُ مِنَ الْحَيَوَانَاتِ الْبَحْرِيَّةِ وَ إِنْ كَانَتْ طَهَارَتُهُ غَيْرَ مَوْقُوفَةٍ عَلَيْهِ». یعنی ذیل روایت دلالت بر انحصار ندارد، زیرا امکان ذبح در بسیاری از حیوانات دریایی هست، هرچند طهارتشان موقوف بر ذبح نیست. «إِذْ لَا تَنْحَصِرُ فَائِدَةُ التَّذْكِيَةِ بِالطَّهَارَةِ؛» زیرا فایده تذکیه فقط طهارت نیست، بلکه حلیت اکل نیز هست (مثل ماهی که اگر در آب بمیرد حرام است). «لِأَنَّهَا لُغَةً الدَّبْحُ يُمْكِنُ الْقَوْلُ بِوُقُوعِهَا عَلَىٰ غَيْرِ ذِي النَّفْسِ؛» ذبح لغوی بر غیر ذی نفس نیز صدق می‌کند.

سپس می‌فرماید: «وَلَوْ سُئِلَ عَدَمُ قَبُولِهَا» (اگر قبول نکنیم که این حیوانات قابل ذبح هستند) «فَقَدْ يَقَالُ: إِنَّ الْمُرَادَ ذِكَاةَ الدَّبَائِحِ أَمْ لَمْ يَذْكُرْ؟» یعنی مراد این است که «آیا ذابح او را تذکیه کرد یا نکرد؟». این عدم تذکیه یا به دلیل عدم قابلیت حیوان برای تذکیه با ذبح است (مثل ما لا نفس له) و یا به دلیل عدم وقوع صحیح ذبح بر حیوان قابل (مثل اینکه شرایط ذبح شرعی رعایت نشود). بنابراین «فَيَدْخُلُ فِيهِ مَا لَا نَفْسَ لَهُ عَلَىٰ كُلِّ حَالٍ».

حاصل کلام صاحب جواهر ردّ ادعای انصراف موثقه ابن بکیر به «ما له نفس سائله» است. با احتمالات مطرح شده، اقلّ مطلب این است که موثقه قاصر است و ظهوری در انحصار ندارد. لذا ما مقتضای تحقیق را -برخلاف نسبت مرحوم آقای خویی که مشهور را قائل به منع دانسته‌اند- عدم وجود شهرت خاص در این مسئله می‌دانیم.

صاحب جواهر در ادامه تصریح می‌کند: «وَالْأَصُولُ وَالْإِطْلَاقَاتُ تَقْتَضِي الصَّحَّةَ؛» یعنی اصول (اصالت عدم مانع) و اطلاقات اقتضای صحت نماز در «ما لا نفس له» را دارند.

اما در نهایت می‌فرماید: «لَكِنِ الْإِحْتِيَاظُ لَا يَنْبَغِي تَرْكُهُ»، خصوصاً بعد از ظهور موثق (که ما گفتیم ظهور ندارد و قاصر است) و عدم ثبوت اعراض اصحاب از آن. «كَمَا ظَاهِرٌ مَشَايِخُنَا كَوْنُ الْحُكْمِ مِنَ الْقَطْعِيَّاتِ الْمَفْرُوعِ عَنْهُ؛» ظاهر کلمات مشایخ این است که حکم منع از قطعیات بوده است.

نتیجه اینکه: اولاً مشهوری در خصوص این مسئله وجود ندارد. ثانیاً اصحاب متعرض این فرع به خصوص نشده‌اند. ثالثاً اطلاقات کلمات اصحاب و نصوص (که مثال‌هایش به دواب منصرف است) قصور دارد. رابعاً اصالت عدم مانع مقتضای

قاعده است. اما با این حال، احتیاط لازم است. زیرا استثنای برخی موارد (مثل خز) در نصوص و کلمات، تقویت کننده این احتمال است که بقیه موارد استثنا نشده اند و تحت عموم منع باقی مانده اند.

هرچند روایاتی داریم (مثل روایت ابن ابی یعفور) که حضرت پس از سوال راوی صیاد، می فرماید حکم حلیت مختص خز نیست و تمام حیواناتی که در خشکی و دریا زندگی می کنند و اگر در خشکی بمانند می میرند، نماز در آنها صحیح است (چون خون جهنده ندارند). این روایات معارض با آن استظهارات است، اما چون نصوص و کلمات اصحاب اضطراب دارد و احتمال دخل مانع (مانعی ما لا نفس له از غیر مأکول) وجود دارد، در مقام امثال راه چاره ای جز احتیاط نیست؛ زیرا «اشتغال یقینی یستدعی الفراغ الیقینی» و فراغ یقینی متوقف بر اجتناب از هر چیزی است که احتمال اخلال آن در نماز می رود.